



دانشگاه بیرجند

DOI: 10.22077/ISLAH.2023.6063.1222

DOR: 20.1001.1.27832740.1402.3.1.8.0

پذیرش: ۱۴۰۲/۰۷/۲۸

دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۰۷

مطالعات بین‌رشته‌ای
ادبیات، هنر و علوم انسانیسال سوم، شماره اول، پیاپی ۵
بهار و تابستان ۱۴۰۲، صص ۱۸۳-۲۱۲
نوع مقاله: پژوهشی

بررسی فرودستی مضاعف زن مهاجر در رمان‌های شالی به درازای جاده ابریشم و فرهنگ فشرده لغات چینی به انگلیسی برای عشاق با تکیه بر نظریه اسپوک

فریبا رحمانی^۱، اکبر شایان سرشت^۲، ابراهیم محمدی^۳

چکیده

این تحقیق بر آن است تا رمان‌های شالی به درازای جاده ابریشم از مهستی شاهرخی و فرهنگ فشرده لغات چینی به انگلیسی برای عشاق از شیائولو گوئو را با تکیه بر نظریه «فرودست» از «گایاتری چاکراورتی اسپوک» تحلیل و بررسی کند. در این پژوهش که با روش توصیفی-تحلیلی و رویکرد پسااستعماری صورت گرفته است، هر دو رمان یادشده براساس مؤلفه‌های زبان، دیگری در حاشیه، اروپامحوری، مردسالاری و نادیده گرفتن عاملیت زنانه، فرودستی و عدم امکان بیان زن، نیاز به مرد، نیاز به تشکیل خانواده و موقعیت اجتماعی-اقتصادی، تطبیق و مصداق‌یابی شدند. نتایج حاصل از پژوهش نشان می‌دهد هر دو زن در کشور مقصد و در رابطه عاشقانه‌شان نادیده گرفته می‌شوند و اعتماد به نفسشان کاهش می‌یابد. آن‌ها جایگاه مناسبی نمی‌یابند و در اجتماع پذیرفته نمی‌شوند و تفاوتشان با سایرین همواره در جهت تثبیت فرودستی به ایشان القا می‌شود. کتابتون و تسوانگ با وجود ترغیب توسط معشوق برای زندگی به سبک اروپایی و گاه گردن نهادن به این توصیه‌ها، همچنان «دیگری» می‌مانند؛ دیگری‌هایی که حتی توان و صدایی برای ابراز خود ندارند. با اینکه هر دو حداقل در رابطه عاشقانه‌شان سعی می‌کنند نظراتشان را مطرح کنند؛ اما این مسئله تغییری در شرایط و برخورد دیگران ایجاد نمی‌کند. در نهایت هیچ‌کدام کاملاً موفق نمی‌شوند. آن‌ها در بهترین حالت توانسته‌اند این را بیان کنند که چگونه فرودست فرصت و امکانی برای گفتن و شنیده شدن ندارد. حتی اگر در مورد جایگاه و شرایطش آگاهی کسب کرده باشد و برای آن تلاش کند، دغدغه‌های زن فرودست

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد گرایش ادبیات تطبیقی، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بیرجند، بیرجند، ایران
f_rahmani@birjand.ac.ir

۲. دانشیار زبان و ادبیات فارسی، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بیرجند، بیرجند، ایران (نویسنده مسئول)
ashamiyan@birjand.ac.ir

۳. دانشیار زبان و ادبیات فارسی، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بیرجند، بیرجند، ایران
emohammadi@birjand.ac.ir

ارجاع به این مقاله:

فریبا رحمانی، اکبر شایان سرشت، ابراهیم محمدی، «بررسی فرودستی مضاعف زن مهاجر در رمان‌های شالی به درازای جاده ابریشم» و «فرهنگ فشرده لغات چینی به انگلیسی برای عشاق با تکیه بر نظریه اسپوک» مطالعات بین‌رشته‌ای ادبیات، هنر و علوم انسانی، ۳، ۲۱۲-۱۸۳، ۱۴۰۲، doi: 10.22077/islah.2023.6063.1222

Copyright: © 2023 by the authors. Licensee Journal of *Interdisciplinary Studies of Literature, Arts & Humanities*.This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

از نظر- حداقل- نظام امپریالیست و اجتماع مردسالار چندان ارزشی ندارد.
واژه‌های کلیدی: پسااستعمارگرایی، ادبیات مهاجرت، زن فرودست، اسپوک، مهستی شاه‌رخی، شیائولو گوئو

مقدمه

مهاجرت که به شکل و ابعاد امروزه‌اش یکی از پیامدهای دنیای پسااستعماری^۱ نیز محسوب می‌شود، از دیرباز وجود داشته است و انسان‌ها به دلایل مختلفی به آن روی می‌آورده‌اند؛ اما در عصر حاضر با رشد روزافزونی که داشته، به یکی از دغدغه‌های مهم بشر تبدیل شده است. این پدیده بر جنبه‌های مختلف زندگی انسان مدرن تأثیر گذاشته و از منظر علوم متعددی چون روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی و... واکاوی شده است. ادبیات نیز از این قاعده مستثنی نبوده است و نویسندگان این حوزه با خلق آثار گوناگونی به این موضوع پرداخته‌اند که این پرداخت‌های ادبی منجر به پیدایش ادبیات مهاجرت شده است.

در پژوهش حاضر دو رمان از این نوع ادبیات با دیدی بینارشته‌ای مورد بررسی قرار می‌گیرند. شخصیت اصلی هر دو کتاب زنی از جهان سوم است که به کشوری غربی مهاجرت می‌کند و با چالش‌های متنوعی روبه‌رو می‌شود. با نظر به اینکه نوع ادبی رمان واقع‌گرا^۲ به خوبی می‌تواند نشان‌دهنده جامعه‌ای واقعی باشد و شخصیت‌هایش هم نماینده افراد حقیقی به شمار آیند، کوشش می‌شود نحوه مواجهه شخصیت‌های اصلی این دو داستان با پدیده مهاجرت و زندگی در کشوری امپریالیستی در کنار مردی از همان جامعه تحلیل شود.

در این تحقیق تکیه بر نظریه «فرودست» اسپوک^۳ است و نگارنده با خوانشی پسااستعماری و فمینیستی بررسی می‌کند که این دو زن چگونه، هم از جهت مهاجر جهان‌سومی بودن و هم از جهت زن بودن، تحت فشار استعمارگرایی و مردسالاری قرار می‌گیرند. پرسش اصلی این پژوهش همان پرسش آشنای «آیا فرودست می‌تواند سخن بگوید؟» اسپوک است؛ چراکه در هر دو رمان، تسلط‌نداشتن این دو زن به زبان‌های اروپایی (خصوصاً انگلیسی) و سایر تفاوت‌هایشان با افراد جامعه انگلیس، مانع از ایجاد فضایی جهت گفت‌وگوی صحیح و قابل درک شده است و باعث می‌شود هیچ‌کدام نتوانند به خوبی خود را ابراز کنند و حتی در مسائل شخصی زندگی‌شان، عاملیتشان توسط معشوق نادیده گرفته و برایشان تصمیم‌گیری شود.

1. Postcolonial
2. Realism
3. Gayatri Chakravorti Spivak
4. Can the Subaltern speak?

این شرایط، هر دو شخصیت را به افرادی منزوی و به‌حاشیه‌رانده‌شده که مدام در ذهنشان در حال صحبت هستند، تبدیل می‌کند؛ زیرا این‌طور به نظر می‌رسد که بیرون از ذهن، جایی برای شنیده‌شدن (فهمیده‌شدن) و فردی برای شنیدن نیست. با توجه به مباحثی که ذکر شد، دو رمان مورد نظر از آن جهت مناسب این پژوهش‌اند که هر دو متعلق به ادبیات مهاجرت‌اند و رگه‌هایی پسااستعماری دارند و مسئله جنسیت نیز در آن‌ها برجسته است. در هر دو با شخصیت‌هایی سروکار داریم که در ارتباط با فرهنگ غربی از دو جهت (امپریالیستی و جنسیتی) فرودست می‌شوند و به بیانی دچار فرودستی مضاعف هستند.

ضرورت و هدف پژوهش

با توجه به اینکه در سال‌های اخیر مبحث پسااستعماری نو در ایران نیز مطرح شده است، هنوز بسیاری از آثار ادبی‌ای که ظرفیت این‌گونه پژوهش‌ها را دارند، نه‌تنها مطالعه، که ترجمه هم نشده‌اند! در بین آثار تألیفی و ترجمه‌شده‌ها، توجه پژوهش‌های ادبیات فارسی به این دست از متون اندک بوده است؛ خصوصاً با نظریات اسپیکو. نگارنده بر این باور است که دو رمان مورد بررسی از لحاظ توجه به تفاوت زبان و فرهنگ، شرایط زن مهاجر جهان‌سومی، مردسالاری تلفیق‌شده با استعمارگری و... دارای ظرفیت‌های بسیاری جهت بررسی و تحلیل بوده است و می‌تواند تصویری از زن مهاجر امروزی و مشکلاتی که با توجه به فرودست‌واقع‌شدن دارد را به دست دهد و افق‌های تازه‌ای به روی این‌گونه مطالعات و علاقه‌مندان آن بگشاید.

پیشینه پژوهش

در مورد رمان فرهنگ فشرده لغات چینی به انگلیسی برای عشاق در دانشگاه‌های اروپایی مقالاتی چند نوشته شده؛ اما در ایران تاکنون پژوهشی صورت نگرفته است.

چند مقاله در معرفی کتاب مهستی شاهرخی به‌عنوان اثری از ادبیات مهاجرت منتشر شده است که یکی از آن‌ها با نام «شالی به درازای جاده ابریشم (بخشی از رمان)» نوشته خود نویسنده بوده و تنها بخشی از اول کتاب را در آن نوشته است. یکی دیگر از این مقالات «ادبیات مهاجرت، کتابی تازه» نوشته علی‌الله سلیمی (۱۳۸۳) است که در مجله اینترنتی کتاب هفته منتشر شده است. او در این مقاله به توصیف کتاب از جنبه مهاجرت پرداخته و به‌نوعی این رمان را معرفی کرده است. نویسنده در این مقاله هیچ نظریه‌ای مطرح نکرده و تحلیل و

و اکاوی گسترده‌ای- خصوصاً از موضوعات مورد نظر پژوهش حاضر- ندارد. پایان‌نامه‌ای نیز با عنوان «تحلیل تقابل و تعامل خود و دیگری در رمان‌های مهاجرت: دیدار در کوالالمپور، شالی به درازای جاده ابریشم و شورآب براساس نظریه باختین^۱» توسط طاهره پیشوا (۱۳۹۸) نوشته شده است. او تنها تعامل خودی و دیگری و همچنین عنصر گفت‌وگومندی^۲ براساس آرای باختین را بررسی کرده و هیچ اشاره‌ای به نظریه مورد بحث این تحقیق و جنبه‌های مدنظر نگارنده نداشته است؛ البته مسئله تعامل و تقابل بین خودی و دیگری بخشی از تحقیق حاضر را به خود اختصاص داده است؛ اما نه با رویکرد باختین؛ بلکه با رویکردی انتقادی که اسپیکو در مورد کشورهای جهان اول و عدم امکان گفتن برای دیگری فرودست جهان سوم مطرح می‌کند. در نهایت نتیجه‌ای که پیشوا می‌گیرد این است که گفت‌وگو و تعامل به شناخت دیگری کمک می‌کند؛ درحالی‌که در پژوهش حاضر مسئله فقدان زمینه جهت گفت‌وگو و درک دیگری و علل آن مطرح است.

با استفاده از نظریات اسپیکو پژوهش‌هایی در رشته‌های مختلفی از جمله ادبیات نمایشی^۳، مطالعات فرهنگی^۴ و... انجام شده است. تعدادی پایان‌نامه و مقاله نیز در ادبیات‌های مختلف فارسی، عربی و انگلیسی نوشته شده؛ اما در مورد رمان‌های مورد بحث با تکیه بر نظریه فرودست تاکنون پژوهشی صورت نگرفته است. در ادامه چند نمونه کار مشابه در رمان‌های متفاوت ذکر می‌شود:

زهرا بردباری (۱۳۹۱) در پایان‌نامه خود «زیردست غیرخودی» زبان می‌گشاید: بررسی شخصیت‌های زن در رمان‌های بوچی امه‌چه‌تاه^۵، خوانشی پسااستعماری از رمان‌های این نویسنده نیجریایی- انگلیسی ارائه می‌دهد. تکیه بردباری بر مقاله «آیا فرودست می‌تواند سخن بگوید؟» است. وی توضیح می‌دهد که این نویسنده با ایجاد امکان صحبت‌کردن برای شخصیت‌های رمان‌هایش، نظریه اسپیکو را به چالش می‌کشد. اگرچه تأکید بردباری همچون پژوهش حاضر بر نظریه فرودست اسپیکو است؛ اما مسیر و منابع این پژوهش متفاوت‌اند. او با این بررسی قصد دارد تلاش نویسنده در ایجاد امکان حرف‌زدن برای شخصیت‌هایش را به تصویر بکشد؛ اما در پژوهش حاضر چنین نیست و هدف بیشتر توصیف شرایط است. ضمن اینکه این تحقیق تطبیق دو کتاب با دو نویسنده متفاوت است و ارتباطی به آثار بوچی امه‌چه‌تاه ندارد.

1. Mikhail Bakhtin
2. Dialogism
3. Dramatic Literature
4. Cultural Studies
5. Buchi Emecheta

سمیرا حیدری‌راد (۱۳۹۶) نیز در پژوهش «شخصیت زن در آثار رضوی عاشور (بررسی موردی الطنظوریه، أثقل من رضوی والصرخه)» با تأکید بر جنسیت نویسنده و تأثیر آن بر داستان‌سرایی، شخصیت‌های سه رمان او را از جهت درحاشیه‌بودن این زنان مهاجر، نحوه برخورد آن‌ها با پدیده مهاجرت، استعمار غربی و مردسالاری با نظریات اسپیک و ادوارد سعید بررسی و تحلیل کرده است. پژوهش حیدری‌راد در ادبیات و داستان‌های یک نویسنده عربی است؛ درحالی‌که پژوهش حاضر بررسی‌ای تطبیقی است و داستان‌ها از دو ادبیات (فارسی و چینی نوشته‌شده به انگلیسی) انتخاب شده‌اند.

در ارتباط با نظریات اسپیک مقالاتی نیز نوشته شده‌اند؛ برای نمونه «تحلیل مفهوم "فرودست" گایاتری اسپیک در رمان مملکه الفراشه اثر واسینی الاعرج با مطالعه موردی زنان» نوشته بی‌بی راحیل سن‌سبلی و سیدحسن فاتحی (۱۳۹۶). آن‌ها در این پژوهش، رمان مملکه الفراشه را براساس نظریات فمینیسم پسااستعماری اسپیک، با هدف نشان‌دادن چگونگی صدابخشی این نویسنده عرب به زنان بررسی کرده‌اند. نویسندگان مقاله معتقدند او با مرکزیت‌بخشیدن به زنان و اعطای ویژگی‌هایی چون فعالیت اجتماعی، روابط متکی به منطق، حق انتخاب همسر، توانایی دیدن و نوشتن و... عاملیت^۱ آنان را نشان داده است. علاوه بر تفاوت آثار، شخصیت‌های این داستان‌ها و مسائلشان نیز با شخصیت‌های داستان‌های مورد بررسی نگارنده متفاوت است و پژوهش نیز به نتایج متفاوتی خواهد رسید.

نمونه‌های دیگری نیز با همین ساختار و نتایج نوشته شده‌اند؛ ازجمله «بررسی مفهوم دیگری فرودست در رمان همنام اثر جومپا لاهیری» نوشته علیرضا فرح‌بخش و رضوانه رنجبر شیخانی (۱۳۹۸). همچنین «واکاوی جلوه‌های فرودست گایاتری اسپیک در رمان ریح‌الجنوب با مطالعه موردی زنان» از جهانگیر امیری و دیگران (۱۴۰۱).

روش تحقیق

روش تحقیق در این پژوهش توصیفی-تحلیلی با ابزار کتابخانه‌ای و رویکرد پسااستعماری است. ابتدا مبانی نظری لازم بیان می‌شود و سپس شباهت‌های مضمونی دو داستان و تفاوت‌هایشان توضیح داده خواهد شد و مؤلفه‌های برجسته‌ای که منجر به فرودستی زنان می‌شود بررسی و تحلیل می‌شود.

پرسش پژوهش

زنان در این دو رمان چگونه (از چه جنبه‌هایی) فرودست می‌شوند و برخورد آن‌ها با شرایط پیش‌آمده چیست؟

چهارچوب نظری

با توجه به رمان‌های مورد بحث و نظریه مدنظر، در این بخش ادبیات پسااستعماری، ادبیات مهاجرت، مطالعات پسااستعماری، نقد پسااستعماری و فرودست در دیدگاه اسپیکر تبیین می‌شوند؛ چراکه هر دو رمان بخشی از ادبیات پسااستعماری هستند و در دسته ادبیات مهاجرت قرار می‌گیرند. استعماری که شخصیت‌ها از آن سخن می‌گویند نیز به کمک مطالعات پسااستعماری قابل درک و با استفاده از نقد پسااستعماری قابل بررسی است؛ البته تمرکز مقاله روی بخش مشخصی از استعمار؛ یعنی فرودست‌کردن شخصیت‌های زن شرقی است که به دلیل تأثیر جنسیت در این فرودست‌سازی از نظریه و دیدگاه اسپیکر استفاده می‌شود؛ چراکه او از محدود نظریه‌پردازانی است که به تأثیر جنسیت در فرودستی پرداخته است؛ بنابراین مؤلفه‌های مورد بررسی نیز بر همین اساس از درون متن انتخاب شده‌اند. هر مؤلفه نشان‌دهنده شیوه‌ای در فرودست‌کردن شخصیت‌های زن مهاجر دو رمان است.

ادبیات پسااستعماری

واژه ادبیات پسااستعماری به آن دسته از متونی اطلاق می‌شود که به هر نحوی سعی در تقابل با استعمار دارند. گاه این تقابل در نقد نوشتار استعماری و گاه در نقد رفتار و فرهنگ استعماری است. در واقع هرگونه مقابله با امپریالیسم^۱ در ادبیات می‌تواند به نوعی منجر به خلق ادبیات پسااستعماری شود؛ چراکه «امپریالیسم بالاترین مرحله استعمار نیز هست» (عضدانلو ۱۴۰۰: ۲۳).

ادبیات پسااستعماری به دیگری بینافرهنگی پرداخته و رابطه خود و دیگری را که برپایه سلطه استعماری بنا شده است، بررسی می‌کند. به همین دلیل می‌تواند موضوع ادبیات تطبیقی نیز باشد (نامورمطلق ۱۴۰۱: ۱۸۸).

با توجه به شرایطی که امروزه مردمان کشورهای استعمارشده و همچنین در حال توسعه دارند، ادبیات پسااستعماری «در قالب‌ها و گونه‌های تازه‌ای مانند تبعید، مهاجرت، سفر و... با شکلی نوین حضور دارد» (نامورمطلق ۱۴۰۱: ۱۸۶).

ادبیات مهاجرت

همان‌طور که گفته شد، مهاجرت که بخشی از آن به دنیای پسااستعمار نیز مربوط می‌شود، منجر به خلق آثار ادبی بسیاری شده است. این ادبیات یکی از گونه‌های ادبیات تطبیقی و موضوعی برای مطالعات و تحقیق‌های تازه است (نامورمطلق ۱۴۰۱: ۱۹۰):

در دهه‌های هفتاد و هشتاد سده بیستم، به نوشته‌های برون‌تباران در کانون‌های دانشگاهی، نخست با عنوان ادبیات کارگران میهمان^۱ یا ادبیات خارجی‌ها^۲ و بعدها با عنوان ادبیات مهاجران یا ادبیات مهاجرت توجه شد. ... عنوان ادبیات مهاجرت بیشتر از آن رو بر آثار نسل جدید نویسندگان تعمیم داده شد که هویت شمار زیادی از آنان، در محیط‌های مهاجرنشین یا در کشاکش فرهنگ‌های ناهمگون شکل گرفته بود و از همین رو به جامعه میزبان نگاهی غیربومی داشتند (خدایی ۱۳۹۵: ۱-۲). به عبارتی دیگر ادبیات مهاجرت یا دیاسپورا^۳ نوشته کسانی است که به دلایل متنوع مهاجرت کرده‌اند. آن‌ها مسائل مختلف اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و... زندگی را در بستر مهاجرت و زیستن در سرزمینی بیگانه می‌نویسند. در واقع «قرارگرفتن در یک وضعیت ویژه روانی، اجتماعی، فرهنگی، به‌ویژه هویتی و حتی وجودی تازه» (نامورمطلق ۱۴۰۱: ۱۹۰)، دیدی جدید به نویسنده می‌دهد و باعث می‌شود با عینکی خاص جهان را ببیند و از دغدغه‌هایی که گاه مخصوص فرد مهاجر است، اثر ادبی خلق کند؛ چراکه مهاجرت «اتفاقی بزرگ در رابطه‌ها و پیوندهای اجتماعی و آشنایی زدایی از عادات و برخی سنت‌هاست» (نامورمطلق ۱۴۰۱: ۱۹۰). این شرایط علاوه بر مسائل بیرونی، بر درون فرد نیز تأثیرات عمیقی می‌گذارد. «جغرافیای فرهنگی جهان، هویت فردی را ذوب می‌کند و مفاهیمی همچون زبان، مکان، زمان، بودن، نژاد و برخوردها را دستخوش تغییر می‌کند و پایه‌های مطالعات فرهنگی و مطالعات پسااستعماری را بنیان می‌نهد» (تفرشی مطلق ۱۳۸۹: ۲۱۲).

ارتباط مهاجرت با این مطالعات، غیرقابل انکار است. «مطالعات فرهنگی و پسااستعماری ارتباط مستقیم با رشد ۵۰۰ درصدی مهاجرت آسیایی‌ها (به آمریکا) در اوایل اصلاح قانون مهاجرت توسط لیندن جانسون^۴ در سال ۱۹۶۵ دارد» (اسپیواک ۱۳۹۹: ۱۷).

1. Gastarbeiterliteratur
2. Literature der Auslander
3. Diaspora
4. Lyndon B. Johnson

مطالعات پسااستعماری

مطالعات پسااستعماری به‌عنوان یکی از حوزه‌های مطالعاتی جدید به بررسی تأثیرات و پیامدهای امپریالیسم بر جوامع تحت استعمار می‌پردازد؛ به‌عبارت دیگر این حوزه مطالعاتی، با تکیه بر گفتمان استعمار و نظریه‌های آن، شرایط جوامعی را که سال‌ها تحت نفوذ و سیطره نظام‌های سلطه‌گر بوده‌اند، تبیین می‌کند و با دیدی اغلب انتقادی انواع این سلطه‌ها را مورد مطالعه قرار می‌دهد:

اصطلاح مطالعات پسااستعماری ابتدا به‌صورت شاخه‌ای پژوهشی در مطالعات فرهنگی و در پیوند با مقوله‌هایی مانند ملی‌گرایی^۱، چندفرهنگ‌گرایی^۲، قومیت، نژاد و هویت فرهنگی عرضه شد و هوای آن داشت تا رابطه فرهنگ را با قدرت امپراتوری، رابطه انسان را با زمین، دانش، قدرت، ثروت و درنهایت رابطه انسان را با انسان و جامعه بررسی کند (شاهمیری ۱۳۸۹: ۴-۵).

این مطالعات با بازخوانی و تفسیر متونی که در دوره استعمار یا دوره گذار از آن (دوره پسااستعمار) نوشته شده‌اند، نمود و تشخیص پیدا می‌کند؛ به‌عبارت دیگر «دامنه مطالعات پسااستعماری، به رغم دغدغه‌های میان‌رشته‌ای آن، به واسطه تمرکز زیاد بر ادبیات پسااستعماری مشخص می‌شود» (گانندی ۱۳۹۱: ۲۰۳).

نقد پسااستعماری

مطالعات پسااستعماری، رویکردی صرفاً تبیینی و توصیفی ندارد؛ بلکه این تبیین و توصیف با رویکردی انتقادی انجام می‌پذیرد:

نظریه پسااستعماری با دربرگرفتن برخی تناقض‌ها، ریشه در علوم و مباحث مختلفی چون سیاست، اقتصاد، فلسفه، مردم‌شناسی، جغرافیا و تاریخ دارد و با وام‌گرفتن از نظریه‌ها و مکتب‌هایی گوناگون نظیر مارکسیسم^۳، پساامدرنیسم^۴، پسااستخراج‌گرایی^۵، روان‌کاوی^۶، نظریه فرهنگ^۷ و فمینیسم^۸، به نظریه‌ای میان‌رشته‌ای و پویا بدل شده است (شاهمیری ۱۳۸۹: ۴).

تمرکز نظریه و نقد پسااستعماری بر جابه‌جایی‌های فرهنگی و اثرات آن بر هویت‌های فردی و جمعی است؛ چرا که این اثرات ناگزیر در پی سلطه استعمارگران

1. Nationalism
2. Multiculturalism
3. Marxism
4. Post-Modernism
5. Post-Structuralism
6. Psychoanalysis
7. Culture theory
8. Feminism

پدید می‌آید. نظریه و نقد پسااستعماری این موضوعات را از منظر نازوپامحور^۱ و اکاوی می‌کند و امپریالیسم متعددی و قدرت‌های استعمارگر، به‌ویژه دستگاه پشتیبان امپریالیسم را که همچنان در دنیای غرب حاکم است به‌شکل بنیادی به پرسش می‌گیرد. نظریه و نقد پسااستعماری، مراحل و اثرات جابه‌جایی فرهنگی را بررسی می‌کند و نشان می‌دهد آواره‌های تحت استعمار به چه شکل از هویت فرهنگی خود دفاع می‌کنند (Bertens 2007: 160)

این مطالعات با تکیه بر این شیوه نقد، بر آن است تا نشان دهد که «گفتمان [اروپامحور] هر چیز غربی را هنجارمند و برتر تلقی می‌کند و در مقابل، تصاویری که از شرق ارائه می‌کند حاکی از یک موجودیت دیگری نازل و فرودست است» (ابرامز و هرفم ۱۳۹۴: ۳۴۲).

فرودست در دیدگاه اسپوک

مطالعات فرودستان یا فرودست‌پژوهی یکی از ارکان مطالعات پسااستعماری است. «اصطلاح "فرودست" را نخستین بار آنتونیو گرامشی^۲، برای توصیف آن گروه‌های حاشیه‌ای به کار برد که از دسترسی به ابزارهای قدرت اقتصادی و حقوق شهروندی محروم‌اند» (اسپیواک ۱۳۹۷: ۹).

"subaltern" مرکب از دو واژه لاتین sub به معنی «زیر» و alter به معنی «دیگری» است. این کلمه به شخصی نظامی اطلاق می‌شود که درجه پایینی دارد. امروزه از این اصطلاح برای تعریف سوژه‌های تحت استعمار و تبیین جایگاه و نقش آن‌ها به‌عنوان مقابله‌گر یا متابعت‌کننده استفاده می‌شود (ابرامز و هرفم ۱۳۹۴: ۳۴۳).

اسپیواک «با انتشار مقاله "آیا فرودست می‌تواند سخن بگوید؟" فراتر از نگرش اعضای گروه مطالعات فرودستان، به تعریف و نظریه‌ای جدید درباره فرودستان رسید (عضدانلو ۱۴۰۰: ۳۵۵-۳۵۴). «او مفهوم فرودست و ایده فرودستی را درباره کسانی به کار می‌برد که در جایگاه‌های اجتماعی هویتی ندارند» (عضدانلو ۱۴۰۰: ۳۴۹).

می‌توان گفت اسپوک اولین نظریه‌پرداز پسااستعماری‌ای است که یک طرح کاری تماماً فمینیستی را پی گرفته است (Bertens 2007: 169). او معتقد است زنان تحت استعماری که در فرهنگ پدرسالار خود کمابیش نادیده انگاشته شده بودند، در نظام‌های استعماری آن را به‌طور مضاعف تجربه می‌کنند (Bertens 2007: 169).
درواقع:

اسپیواک می‌خواهد سطوح مختلف و متفاوت سرکوب را نیز نشان دهد؛ برای نمونه

1. Non-Eurocentrism
2. Antonio Gramsci

گرچه طبقات کارگر و فرودست سرکوب می‌شوند، زنان این طبقات بیشتر سرکوب می‌شوند. هم قدرت هژمونیک به این زنان فشار می‌آورد، هم در جوامع پدرسالار، زنان زیر نفوذ و سرکوب مردان هستند. اگر چنین زنی سیاه‌پوست، جانباز جنگی و مادر فرزندان بدون پدر نیز باشد، سطح سرکوب‌شدنش به مراتب بیشتر خواهد بود (عضدانلو ۱۴۰۰: ۳۷۳).

اسپیوک (۱۹۸۸) همچنین در «آیا فرودست می‌تواند سخن بگوید؟»:

تأکید می‌کند که صدای کارگر، یا زن در گفتمان سیاسی، اغلب از طریق یک فیلتر (میانجی) سیاسی و یا یک نمایندهٔ منتخب بازنمایی می‌شود که از طرف این موکلان سخن می‌گوید. چنین گفتمان‌های سیاسی‌ای تمایل دارند تا این گروه‌های محروم را نمایندگی کنند؛ انگار که این محرومان به‌طور جمعی و به‌عنوان یک فرد سیاسی واحد سخن می‌گویند (مورتون ۱۳۹۲: ۵۴).

آن‌چه در ادبیات، و به‌طور اخص رمان‌های مورد پژوهش قابل اتکاست، راوی بودن فرودست داستان، بررسی زندگی شخصی و دوری از کلی‌گویی است. حتی نویسندگان نیز خود زنانی برخاسته از جوامع جهان سوم‌اند و داستان صحنهٔ انتقاد، قضاوت و نمایندگی نیست، بلکه تنها بستری جهت توصیف چیزی است که بر زن مهاجر می‌گذرد. در واقع ادبیات این امکان را به زن فرودست مهاجر داده تا گویای شرایطش باشد و او از همین امکان استفاده کرده است تا نشان دهد چگونه فرودست نمی‌تواند سخن بگوید! و در صورتی که بخواهد در این زمینه تلاش کند، چگونه دیگران با نادیده‌گرفتن او، می‌توانند این تلاش را تا حدی خنثی کنند.

با توجه به رویکرد چندبعدی اسپوک در این زمینه، مفاهیم مورد بررسی در این دو رمان می‌توانند بسیار گسترده و وام‌گرفته از چندین شعبهٔ علوم انسانی باشند. با این حال برخی از برجسته‌ترین مؤلفه‌هایی که به‌صورت مستقیم منجر به فرودست‌شدن شخصیت اصلی داستان از جهت مهاجرتی یا جنسیتی و یا هر دو جنبه می‌شود، عبارت‌اند از: زبان، دیگری در حاشیه، اروپامحوری، مردسالاری و نادیده‌گرفتن عاملیت زنانه، فرودستی و عدم امکان بیان زن، نیاز به مرد، نیاز به تشکیل خانواده و موقعیت اجتماعی-اقتصادی.

همان‌طور که پیشتر گفته شد، برخی از این مؤلفه‌ها مشخصاً پسااستعماری و برخی فمینیستی است. نیاز به مرد و تشکیل خانواده و... همه در سایهٔ مردسالاری اتفاق می‌افتند و با توجه به متن رمان‌ها انتخاب شده‌اند.

معرفی نویسنده‌ها و رمان‌های آن‌ها

رمان شالی به درازای جادهٔ ابریشم از نویسنده‌ای ایرانی به نام مهستی

شاهرخی و به زبان فارسی است که در سال ۱۹۹۹ (۱۳۷۸ ش.) در نشر باران سوئد و ۱۳۸۳ ش. در ورجاوند تهران به چاپ رسید. فرهنگ فشرده لغات چینی به انگلیسی (۲۰۰۷ م.) نوشته نویسنده‌ای چینی به نام شیائولو گوئو و به زبان انگلیسی است. هر دو نویسنده همچون شخصیت‌های اصلی رمان‌های شان، مهاجرت به‌عنوان یک زن جهان‌سومی را تجربه کرده و به‌خوبی توانسته‌اند آن را به موضوعی برای نوشتن بدل کنند. شاهرخی سال‌ها در فرانسه تحصیل کرده و زیسته و هم‌اکنون ساکن پاریس است. شیائولو گوئو نیز زمانی به لندن مهاجرت کرده و به‌خاطر تفاوت‌های فرهنگی و زبانی، تنهایی زیادی را تجربه کرده است. (Lalhriatpuii 2019: 60) از آن زمان به بعد او زندگی‌اش را بین لندن و پکن تقسیم کرده است (Guo 2007: 295).

بحث و بررسی

کلیت و حتی برخی جزئیات این دو کتاب با یکدیگر مشابه‌اند. هر دو، داستان زنی مهاجر را نقل می‌کنند که از کشوری آسیایی و غیرانگلیسی‌زبان (ایران و چین) به انگلستان آمده‌اند. آن‌ها در جامعه مقصد دچار مشکلاتی از قبیل یادداشتن زبان و به‌دنبال آن سختی برقراری ارتباط، دشواری هضم تفاوت‌های فرهنگی و پذیرش آن، دل‌تنگی برای خانه و وطن، عدم درک توسط افراد اجتماع، تنهایی شدید، ترس، عدم اعتمادبه‌نفس و شک به خود، مشکلات مالی، اقامتی، نداشتن جایگاه مناسب اجتماعی و شغلی و... می‌شوند. شاید در نگاه اول این‌ها مشکلاتی عمومی باشند که برای هر مهاجری می‌تواند به‌وجود بیاید؛ اما این زنان به‌خاطر آسیایی‌بودن تفاوت و فاصله بسیار بیشتری را تجربه می‌کنند.

علاوه بر این هر دو زن مشکل جسمی دارند. کتابون بیماری قلبی و تسوانگ ضعف بینایی دارد. هر دو به‌تلخی سقط جنین را تجربه می‌کنند. آن‌ها وارد رابطه‌ای عاشقانه با مردانی اروپایی و مسن‌تر از خودشان می‌شوند. مردانی که همواره از جایگاه بالاتری برخوردارند و با دیدی برتر به زن شرقی می‌نگرند. کسانی که سعی می‌کنند سبک زندگی خودشان را به زن تحمیل کنند و برای او تصمیم بگیرند و سرانجام بدون مسئولیت‌پذیری از رابطه کنار بکشند. زنان با توجه به رشد در یک جامعه مردسالار و حالا حضور در یک جامعه امپریالیستی و مردسالار کاملاً احساس فرودستی می‌کنند و توان مقابله جدی با این برخوردها را ندارند؛ اگرچه در بخش‌هایی از داستان سعی می‌کنند مخالفت نشان بدهند یا حداقل ابراز نارضایتی کنند؛ اما درنهایت موفق نمی‌شوند؛ بلکه تنها طرد می‌شوند. درواقع نه در رابطه عاشقانه و نه در جامعه مقصد شنیده‌شدن، درک‌شدن و پذیرفته‌شدن اتفاق نمی‌افتد و حس بیگانه و دیگری فرودست‌بودن از بین نمی‌رود.

در نهایت کتیون تنها و بیمار برای فرار از واقعیت در خانه‌اش می‌ماند و رؤیا می‌بافد و تسوانگ به چین برمی‌گردد؛ درحالی‌که آثار مهاجرت و زندگی در غرب را بر روحش حمل می‌کند.

علاوه بر پایان متفاوت (هرچند اگر تنها ماندن را پایان در نظر بگیریم، پایان نیز یکسان است) تفاوت‌های اندک دیگری هم در دو رمان به چشم می‌خورد. جنسیت در رمان فارسی و مهاجرت و دید پسااستعماری در رمان چینی، پررنگ‌تر است. با این حال حجم مشابهت‌های مضمونی بسیار بیشتر است که در ادامه ذیل مؤلفه‌هایی و با ذکر نمونه تحلیل و بررسی می‌شوند.

۱. زبان

موضوع زبان اساساً از آن جهت اهمیت می‌یابد که ارتباط تنگاتنگی با آگاهی ما از جهان پیرامون دارد. همان‌طور که اسپیوک نیز اشاره کرده است: مشکل گفتمان بشری عموماً به این صورت دیده می‌شود که خود را در بازی سه مفهوم در حال تغییر، بیان می‌کند: زبان، جهان و آگاهی. ما هیچ جهانی را نمی‌شناسیم که به‌عنوان یک زبان سازمان‌دهی نشده باشد؛ ما بدون آگاهی دیگری عمل می‌کنیم؛ مگر آگاهی ساختاریافته به‌عنوان یک زبان؛ زبان‌هایی که تحت کنترل ما نیستند؛ زیرا ما توسط آن زبان‌ها کنترل می‌شویم. پس مقولهٔ زبان، مقولات جهان و آگاهی را دربرمی‌گیرد؛ حتی به‌طوری که توسط آن‌ها تعیین می‌شود (Spivak 2006: 78-77).

هر دو رمان مورد بحث نیز با مسئلهٔ زبان و تلاش شخصیت‌های اصلی برای یادگیری زبان انگلیسی آغاز می‌شود. زبانی که از نظر کتیون استعمارگر است: «من هم سعی کردم تا آن زبان استعمارگرت را یاد بگیرم تا هر وقت با رفاقت علیه من توطئه می‌کنید، قبل از وقوع، قضیه را کشف کنم!» (شاهرخی ۱۳۸۴: ۳۶) و از نظر تسوانگ برتر است: «من باید همین انگلیسی باکلاس یاد گرفت، چون این انگلیسی از ما بهتران و با استاندارد بالا بود» (گوئو ۱۳۹۴: ۱۹)؛ اما نظر متفاوت تأثیر متفاوتی ندارد و هر دو زن بابت یادداشتن زبان، از سوی سایرین به حاشیه رانده می‌شوند: بی‌صدا، آرام گوشه‌ای می‌نشینم. همه‌شان با صدای بلند، به زبان خودشان حرف می‌زنند. شوهرم و سه مردی که به دیدنش آمده‌اند، آن‌ها نشسته‌اند. همگی در یک ردیف قرار گرفته‌اند. آن سه مرد سیگار می‌کشند و حرف می‌زنند و همچنان که این دو کار را همزمان انجام می‌دهند، درعین حال، کار سومی نیز می‌کنند: همهٔ چشم‌ها متوجه من است! زبانشان را اصلاً نمی‌فهمم. گاه‌به‌گاه اسم خودم را می‌شنوم، گاهی هم با دست و یا چشم اشاره‌ای به من می‌کنند. / -

این‌ها چه می‌گویند؟ / - هیچ دارلینگ! (شاهرخی ۱۳۸۴: ۶۷).

او «بی‌صدا و آرام» است، در مقابل آن‌ها «بلند» حرف می‌زنند. او «گوشه‌ای» تنها نشسته است و آن‌ها همگی «در یک ردیف» کنار هم نشسته‌اند. این دو تفاوت که تقابل‌های دوگانه را به ذهن متبادر می‌کند، راوی را از سایرین جدا کرده و به حاشیه رانده است. علاوه بر این، آن‌ها نگاهش می‌کنند، حتی اسمش را می‌آورند و به او اشاره می‌کنند و با زبانی که او متوجهش نمی‌شود ظاهراً در موردش حرف می‌زنند. زن می‌خواهد بداند مردانی که آنجا نشسته‌اند، چرا به او نگاه می‌کنند و راجع به او چه حرفی می‌زنند؛ اما مردی که راوی با او در ارتباط عاشقانه است، هیچ توضیحی نمی‌دهد و او چون پاسخ روشنی دریافت نمی‌کند، همه چیز برایش گنگ و نامفهوم می‌ماند و از این جداماندگی احساس تنهایی، غربت و حتی ناامنی می‌کند.

تسوانگ نیز در موقعیتی مشابه همین حس را دارد:

من دارم هویج خُرد می‌کنم و با دقت گوش می‌دهم. خردکردن هویج را متوقف می‌کنم؛ اما خیلی نمی‌توانم بفهمم چه می‌گویند. من غریبه‌ام. هیچ‌کس هم نمی‌تواند چیزی خلاف این بگوید. من فقط زن رعیت‌زاده یک آدمی هستم. احساس تنهایی می‌کنم (گوئو ۱۳۹۴: ۲۵۵).

او در جمع دوستان مرد به‌شدت احساس غربت می‌کند و هیچ درکی از حرف‌های آنان ندارد؛ حتی جوک‌هایشان را هم متوجه نمی‌شود: «جوک‌های انگلیسی می‌گویید و با صدای بلند می‌خندید. من هیچ‌وقت معنی این جوک‌ها رو نفهمیده‌ام... سعی می‌کنم در بحث شرکت کنم؛ اما بی‌فایده است (گوئو ۱۳۹۴: ۲۵۵). آن‌ها در جامعه‌ای هستند که افرادش حتی نامشان را درست تلفظ نمی‌کنند: «من اسمم کتایون است! / - کترین؟ / - نه! ک... تا... یون» (شاهرخی ۱۳۸۴: ۱۳۵). با وجود تلاش زن برای آموزش تلفظ اسمش، مرد همچنان او را به نام‌های مختلفی جز نام اصلی‌اش می‌نامد.

تسوانگ نیز با این مشکل روبه‌روست: «تسوانگ؟ این چه جور اسمیه؟ اصلاً چه جوری تلفظ می‌شه؟» (گوئو ۱۳۹۴: ۲۹۷). او در این مورد می‌نویسد: هیچ‌کس در اینجا نام من ندانست. حتی وقتی اسمم چیاو شیاو تسوانگ را دید، اصلاً ندانست چطور تلفظ کرد. همه وقتی دید فامیلم با حرف Z شروع شد، حتی تلاش نکرد که اسمم گفت. من خانم زد غیرقابل تلفظ بود (گوئو ۱۳۹۴: ۲۷).

راوی در شهری که مردمش حتی سعی نمی‌کنند نام او را بیاموزند، احساس غریبگی و ناشناختگی می‌کند. او برای دیگران غیرقابل تلفظ و احتمالاً غیرقابل درک

است و همین مسئله باعث می‌شود احساس بی‌ارزش بودن بکند: «ولی در واقعیت من هیچ‌کس نیستم. حتی بیلی هالییدی»^(۱) غم‌زده. من هیچ‌کس گمنامی هستم که اسمش با زد شروع می‌شود» (گوئو ۱۳۹۴: ۱۴۳-۱۴۲).

کتایون در نامه‌ای که برای پدرش می‌نویسد و آن را «شاهکار خیال‌پردازی یا دروغ‌گویی» می‌خواند، به مسئله زبان‌آموزی اشاره دارد: «الان دارم کلاس زبان می‌روم و به نسبت گذشته خیلی پیشرفت کرده‌ام» (شاهرخی ۱۳۸۴: ۹). این نشان می‌دهد که او برای یادگیری زبان تلاش زیادی نمی‌کند؛ اما تسوانگ نهایت تلاشش را به کار بسته است و با این حال احساس رضایت ندارد. او این‌بار برخلاف همیشه که فقط انگلیسی می‌نوشت، ابتدا به زبان چینی می‌نویسد:

از اینکه همه‌ش این‌جوری انگلیسی حرف بزنم خسته شده‌م. از اینکه همه‌ش این‌جوری انگلیسی بنویسم هم خسته شده‌م. احساس می‌کنم دست و پام رو بسته‌ن، انگار توی زندانم. از این می‌ترسم که تبدیل به آدمی شده باشم که همیشه و در همه حال متوجه حرف زدنته. می‌ترسم به آدمی تبدیل شده باشم که اعتمادبه‌نفسی نداره، چون نمی‌تونه خودش باشه. همون‌جور که فرهنگ انگلیسی‌ای که منو احاطه کرده بزرگ و بزرگ‌تر می‌شه، من کوچیک و کوچیک‌تر می‌شم. منو قورت می‌ده، به زور بهم دست‌درازی می‌کنه. کاش می‌تونستم به زبون خودم برگردم (گوئو ۱۳۹۴: ۱۷۳).

درواقع با وجود حس فرودستی به‌خاطر انگلیسی‌زبان نبودن، آن‌ها در برابر امپریالیسم زبانی مقاومت می‌کنند. کتایون با کم‌توجهی به یادگیری آن و تسوانگ که با وجود پیشرفتش احساس مثبتی ندارد، با نوشتن این متن اعتراضی. او با استفاده از فعل «قورت‌دادن» به‌خوبی استعمار این زبان را نشان می‌دهد؛ اینکه امپریالیسم به بهای جهانی‌کردن زبان، خودش زبان دیگران را می‌گیرد، آن‌ها را در خود غرق می‌کند و باعث کاهش اعتمادبه‌نفس دیگرانی می‌شود که با یادنگرفتن و یا حتی یادگرفتن این زبان، زندگی سختی را تجربه می‌کنند.

۲. دیگری در حاشیه

هر دو شخصیت زن رمان‌های مذکور، در برابر شریک زندگی خود، دوستانش و سایر افراد جامعه، دیگری و در حاشیه محسوب می‌شوند که این وضعیت، هم پیامد رفتارهای شریک آن‌ها و هم شرایط زندگی در غربت غرب است. کتایون در جمع دوستانِ جان، احساس تنهایی می‌کند و درحالی‌که سعی در سرگرم کردن خودش دارد، به‌طرز معذب‌کننده‌ای مرکز توجه همه قرار گرفته است.

آن‌ها همچون پدیده‌ای غریب با او برخورد می‌کنند: «هنوز شیرینی‌ام را نخورده‌ام، با چنگالم با آن بازی می‌کنم و خودم را بدین شکل سرگرم می‌کنم. هنگامی که سرم را بلند می‌کنم می‌بینم همه‌شان به من نگاه می‌کنند و سرشان را تکان می‌دهند و می‌خندند» (شاهرخی ۱۳۸۴: ۹۰).

تسوانگ نیز در جمع دچار همین شرایط است. او نگاه دوستان مرد را به‌گونه‌ای تعبیر می‌کند که گویی به حیواناتی در جمع انسان می‌نگرند: «دوست‌هاست جوری به ما زل زده‌اند که انگار دارند به سه‌تا خرس پاندا نگاه می‌کنند که از جنگل بامبوها فرار کرده‌اند» (گوئو ۱۳۹۴: ۱۵۷).

مسئلهٔ دیگر بودگی و درحاشیه‌بودن، در رمان چینی گسترده‌تری دارد؛ چراکه برخلاف کتایون که اوقاتش را تنها در خانه و خوابگاه با جان و دوستانش می‌گذراند، شخصیت زن داستان، در اجتماع حضور بیشتری دارد و با افراد بیشتری ملاقات می‌کند؛ به‌عنوان مثال او حتی از نگاه راننده‌های شهر هم حس تحقیر دریافت می‌کند: «تاکسی‌ها مثل خانوادهٔ سلطنتی با تحقیر به من نگاه کرد» (گوئو ۱۳۹۴: ۲۹).

تسوانگ مدام احساس «دیگری» بودن دارد:

روزی که آمدم به غرب، انگار ناگهان تازه فهمیدم که من چینی هستم. تا وقتی که چشم و موی سیاه داری و از برنج خوشت می‌آید و نمی‌توانی غذاهای غربی را قورت بدهی و «ر» را از «ل» تشخیص نمی‌دهی و نمی‌توانی بدون لطفاً گفتن از مردم چیزی بخواهی، دیگر فرقی ندارد. تو مثال بارزی از یک چینی هستی: مهاجر غیرقانونی، آزاردهندهٔ تبتی‌ها و تایوانی‌ها که گوشت سگ می‌خورند و احشای مار می‌نوشی. می‌خواهم شهروند دنیا باشم. تازگی‌ها یاد گرفته‌ام که این را بگویم. من شهروند دنیا خواهم شد، اگر گذرنامهٔ به‌دردبخورتری داشته باشم (گوئو ۱۳۹۴: ۱۸۱-۱۸۰).

دیدنی که غرب به او دارد باعث تمایلش به جهانی شدن می‌شود؛ اما او به سطح پایین بودن گذرنامه‌اش اشاره می‌کند که از نظرش باعث می‌شود نتواند شهروند دنیا محسوب شود؛ چراکه درنهایت ابژه‌ای برساختهٔ نگاه جامعهٔ فرادست است. خود تسوانگ نیز از این مسئله آگاهی دارد. همان‌طور که دانون نیز اشاره کرده: «درونی‌ساختن "دگربودگی"؛ یعنی اینکه کسی خود را از طریق نگاه گروه غالب در جامعه بشناسد. فرد در سطح ابژه‌ای تثبیت می‌شود که برای گروه غالب وجود دارد و توسط آن گروه ساخته می‌شود» (دانون ۱۳۹۸: ۱۹۲).

یکی از پیامدهای این دگربودگی، پردشدگی است؛ همان‌گونه که درنهایت درخواست تمديد اقامت تسوانگ رد می‌شود:

قلبم به شدت می‌زند. نمی‌توانم نامه را باز کنم. از طرف اداره مهاجرت است. از طرف اداره مهاجرت و تابعیت، توی صفحه بیست‌ودوی گذرنامه‌ام یک مهر سیاه خورده. این هم مهر سرنوشت‌م است. درخواست تمدید اقامتم در انگلستان رد شده (گوئو ۱۳۹۴: ۳۲۷).

اسپیوک نیز در همین مورد می‌گوید: «هیچ چشم‌انداز انتقادی به امپریالیسم نمی‌تواند دیگری را به خود تبدیل کند؛ چون پروژه امپریالیسم همواره از پیش به‌طور تاریخی آنچه را که ممکن بود کاملاً دیگری باشد به دیگری‌ای اهلی شده که خود، امپریالیستی را تحکیم می‌کند، برگردانده است» (اسپیوک ۱۳۹۸: ۲۹). به گفته وی «این استدلال اصلی مقاله من با عنوان "آیا فرودست می‌تواند سخن بگوید؟" است» (اسپیوک ۱۳۹۸: ۴۲) و این همان اتفاقی است که در این رمان هم می‌افتد؛ راوی در ابتدای داستان، سرشار از انتقاد و نارضایتی نسبت به انگلستان و امپریالیسم است. او کاملاً متوجه دیگری‌بودن خودش می‌شود. مخاطب احساس می‌کند دارد با دختر چینی همراه می‌شود. هرچند او در انگلستان دیگری است؛ اما با دفترچه خاطراتش به خواننده نزدیک است. با این حال در انتها ما با یک خودی مواجه نیستیم: «احساس می‌کنم دیگر به چین تعلق ندارم. اینجا احساس غربت می‌کنم» (گوئو ۱۳۹۴: ۳۴۳)؛ بلکه با دیگری اهلی‌شده‌ای مواجهیم که نتوانسته خودی غرب شود و اقامتش را تمدید کند؛ اما دیگری چینی هم نیست و آنچه از هویت ملی در او بوده، متزلزل شده است.

با این حال روی دیگر سکه، خستگی تسوانگ از این شرایط است؛ او ابتدا سعی دارد در دنیای مرد (استعمارکننده غربی) جایگاهی برای خودش بیابد و این کار را به روش‌های مختلفی انجام می‌دهد؛ مثلاً تلاش برای صحبت کردن مانند او: «کلمات را، همه کلمات فریبنده تو را می‌دزدم» (گوئو ۱۳۹۴: ۲۸۲)؛ اما بعد احساس می‌کند در حاشیه قرار گرفته است:

دارم دنیای خودم را توی دنیای تو گم می‌کنم. دارم خودم را توی غم و درد تو از یاد می‌برم. همه چیز، من را به یاد تو می‌اندازد، فقط تو و دنیای تو! من مثل کاغذ دیواری‌ای هستم که به دیوار خانه تو چسبیده، به تو نگاه می‌کند و زندگی‌ات را تزیین می‌کند (گوئو ۱۳۹۴: ۱۸۸).

او با تشبیه خود به «کاغذدیواری» کاملاً این حاشیه‌گی را برجسته می‌کند.

«باید بروم. دارم خودم را گم می‌کنم. برایم زجرآور است که دیگر خودم را نمی‌توانم ببینم» (گوئو ۱۳۹۴: ۳۳۱-۳۳۰). این گمگشتگی هویتی نیز در نتیجه ذوب‌شدن شخصیت فرد استعمارزده در شخصیت فرد استعمارگر است.

آلبر ممی^۱، نویسنده تونسی-فرانسوی، در همین خصوص در کتاب مشهور خود با نام *چهره/استعمارگر، چهره/استعمارزده*^۲، مبحث ارتباط مقلدانه استعمارزده با استعمارگر را واکاوی کرده است:

به باور او رفتن در جلدی دیگر، عملی ناخودآگاه است که استعمارزده برای به دست آوردن وضعیتی بهتر مرکب آن می‌شود. وقتی استعمارگر بهره‌مند از همه خوبی‌ها و سودها و اعتبارهاست و برخوردار از ثروت، افتخار، اقتدار و امکانات فنی، با اینکه حقوق استعمارزده را پایمال کرده و او را در بند خود نگاه می‌دارد، به الگوی تام و تمام او بدل می‌شود. استعمارزده تقلید از این سرمشق را به جایی می‌رساند که از فرط شباهت در او محو می‌شود و از خویش‌ن روی برمی‌گرداند؛ اما با گذشت زمان استعمارزده درمی‌یابد که جامعه استعماری همواره او را در مرتبه تحقیرآمیز استعمارزده جای داده و او با پذیرش ارزش‌های استعماری، تنها حکم محکومیت خود را به جان خریده‌است و نه تنها از مواهب جامعه استعماری برخوردار نمی‌شود، رفته‌رفته در مناسبات آن تحلیل می‌رود. استعمارزده به خواسته‌های الگوی خود تن می‌دهد و او را می‌ستاید؛ اما باز هم استعمارگر راهی برای تحقیر او می‌یابد و آن تمسخر تقلید ناشیانه استعمارزده است. اینجاست که استعمارزده علیه آن «دیگری» و عملکرد خود عصیان می‌کند و تلاش می‌کند تا هرچه زودتر از چنگال او رهایی یابد. او استعمارگر را طرد می‌کند و رابطه اینجا و آن‌گون می‌شود. روی آوردن به استعمارگر و طرد خویش‌ن، جای خود را به طرد استعمارگر و بازگشت به خویش می‌دهد؛ آن شیفتگی‌ها همه به نفرتی مفرط از بیگانه بدل می‌شود و استعمارزده به خودیابی می‌پردازد (شاهمیری ۱۳۸۹: ۱۲۲-۱۲۱).

زن در رابطه‌اش با مرد امپریالیست احساس فرودستی و حاشیه‌ای دارد. سعی می‌کند جزئی از زندگی او باشد. مثلاً با دزدیدن کلماتش و حرف زدن مثل او، شبیه او بشود؛ اما کم‌کم احساس می‌کند که گم شده است و خودش را نمی‌بیند. او از استعمارگری که زن را در رابطه عاشقانه منفعل نگه داشته و برایش تصمیم می‌گیرد و او را وادار می‌کند به سبک اروپایی زندگی کند، خسته و ناامید شده است. با این حال او از مرد نه؛ بلکه از خودش متنفر است و می‌خواهد از این بند رها شود و به کشورش بازگردد؛ زیرا با وجود تمام تلاشش در انگلستان، جایگاهی فراتر از یک زن فرودست جهان‌سومی نیافته است.

این مسئله در کتاب شاه‌رخ‌ی کم‌رنگ‌تر است. کتابیون در برابر جان مقاومت بیشتری نشان می‌دهد. او به فرهنگش متعهدتر است و این‌چنین خود را در جان

1. Albert Memmi
2. *Porteait du Colinise Precede de Portrait du Colonisateur*

گم نمی‌کند که بعد نگران پیدا شدن باشد؛ اما این حس پشیمانی و سرگشتگی را در حالات کتابیون هم می‌توان دید. او گاهی خود را به خاطر وابستگی به جان سرزنش می‌کند: «آخ! از خودم بدم می‌آید! از این دوپارگی وجود! از این اراده‌ها و بعد وادادنها! این شل‌وسفت‌شدنها! باز هم دارم ضعف نشان می‌دهم» (شاهرخی ۱۳۸۴: ۱۰۲).

۳. اروپامحوری

همان‌طور که اروپا همواره خود را مرکز و محور قلمداد کرده و دیگران را به حاشیه رانده است، برخی شهروندان نیز به نوعی خودبرتربینی دچارند و توقع دارند سایرین از آن‌ها و سبک زندگی غربی تبعیت کنند. این موضوع نیز در دو رمان مشهود است. در حالی که کتابیون از روشی که برای زندگی در پیش گرفته ناراحت است، جان به او می‌گوید سبک زندگی در اروپا همین است و او باید بپذیرد و کنار بیاید: «ولی زندگی همین است دارلینگ! نوشیدن و مهرورزیدن قسمت مهمی از زندگی اروپاییان را تشکیل می‌دهد و تو تصمیم گرفته‌ای در اروپا زندگی کنی. به‌زودی حساسیت خودت را نسبت به این مسائل از دست خواهی داد» (شاهرخی ۱۳۸۴: ۱۳).

مرد انگلیسی نیز برای تسوانگ و سبک زندگی‌اش نسخه‌پیچی می‌کند: می‌گویم توی مسیر خیلی تنهام و اینکه نمی‌فهمم برای چی باید این‌جوری باشم. تو می‌نویسی: «در غرب ما به تنهایی عادت داریم». فکر می‌کنم خوبه که تو هم با تنهایی دست‌وپنجه نرم کنی تا بدونی تنها با خودت بودن چه حسی داره. بعد از یه مدت، از خلوت و تنهایی لذت خواهی برد. دیگه خیلی ازش نخواهی ترسید (گوئو ۱۳۹۴: ۲۱۶).

حتی احساسی را که او در آینده خواهد داشت براساس نظر خودش و زندگی افراد غربی پیش‌بینی می‌کند!

هر دو مرد بدون توجه به خواسته‌های زن یا تفاوت‌هایش، برای زن شرقی نسخه‌ای غربی می‌پیچند و امیدوارند که او به‌زودی بپذیرد و کنار بیاید!^(۳)

۴. مردسالاری و نادیده‌گرفتن عاملیت زنانه

مردسالاری و پیامدهای آن، از جمله تسلط بر اراده و عاملیت زنان، همواره از موضوعات محوری و چالش‌برانگیز فمینیست‌ها بوده است. به گفته لوئیس مک‌نی^(۳)، عاملیت عبارت است از اقدام و کنش مستقل، غالباً در برابر محدودیت‌های فرهنگی و نابرابری‌های ساختاری (۲۰۰۰: ۱۰). جامعه مردسالار با ایجاد محدودیت‌های مذکور،

سعی در سلطه بر زنان، گرفتن ابتکار عمل از آن‌ها و در یک کلام به رسمیت نشناختن عاملیت زنان دارد. این موضوع در هر دو رمان به وضوح قابل مشاهده است. جان بارها در رفتارهایش عاملیت کتابیون را نادیده می‌گیرد. او در خیابان بدون خواست کتابیون می‌بوسدش: «جان سعی می‌کند به زور مرا ببوسد. مقاومت می‌کنم» (شاهرخی ۱۳۸۴: ۲۲). با وجود مخالفتش او را بره و غزال و... صدا می‌زند: «- بیا اینجا بره من! / ... / - من دوست ندارم که به اسم جانوران صدایم کنی؛ هیچ جانوری، فهمیدی؟» (شاهرخی ۱۳۸۴: ۲۳). وادارش می‌کند در خوابگاه نزد او و دوستانش بماند: «یا خوابگاه یا هیچ؟ به ناچار خوابگاه را انتخاب می‌کنم» (شاهرخی ۱۳۸۴: ۱۲۶). حتی در نهایت زن را بدون هیچ حرف و گفت‌وگوی مستقیمی رها می‌کند و تنها نامه‌ای باقی می‌گذارد؛ یعنی مطلقاً به اینکه نظر و احساس او چیست، اهمیتی نمی‌دهد و یک‌طرفه برای هر دوی آن‌ها تصمیم می‌گیرد: «در این لحظه، از تنها چیزی که مطمئنم این است: جان ترکم کرده است. در این موضوع جای هیچ‌گونه شکی نیست. برایم نامه‌ای نوشته است که آن را به کمک فرهنگ جیبی انگلیسی-فارسی خوانده‌ام» (شاهرخی ۱۳۸۴: ۱۴). حتی برای زمان و مکان دیدارشان هم بدون توجه به برنامهٔ زندگی کتابیون تصمیم گرفته است: «فردا به ایستگاه قطار بیا! در آنجا همدیگر را خواهیم دید. باید با ترنی که سر ساعت دوازده حرکت می‌کند راه بیفتی» (شاهرخی ۱۳۸۴: ۱۴).

او حتی احساساتی را که کتابیون ممکن است داشته باشد- به غلط- پیش‌بینی کرده است و آن‌ها را به او نسبت می‌دهد تا بلکه با این کار، رفتن خود را موجه سازد: «حالا فکر می‌کنم دوست داری که ترا تنها بگذارم» (شاهرخی ۱۳۸۴: ۱۴)؛ اما کتابیون چنین چیزی نخواسته؛ یعنی او به جای کتابیون فکر کرده است؛ حتی دربارهٔ اینکه کتابیون چگونه احساس خوشبختی می‌کند: «نوشته است که اولاً مرا بی‌نهایت دوست دارد. آن‌قدر مرا دوست دارد که بهتر است ترکم کند تا خوشبخت باشم» (شاهرخی ۱۳۸۴: ۱۴)؛ درحالی‌که کتابیون چنین چیزی نگفته و نخواسته است.

مرد انگلیسی نیز همین رفتار را با دختر چینی دارد:

می‌گویی: خیلی خوشحالم که تو کنارم هستی. با هم یک عالمه ماجرای هیجان‌انگیز در انتظارمونه. برای اولین ماجراجویی‌مون می‌ریم ولز غربی. بهت دریا رو نشون می‌دم. بهت شناکردن رو یاد می‌دم، چون واقعاً خجالت‌آوریه که به دختر روستایی شناکردن بلد نباشه. بعدش توی دریا دلفین‌ها و خوک‌های آبی و بچه‌هاشون رو بهت نشون می‌دم. می‌خوام زیبایی و آرامش خونه‌های روستایی ولز رو ببینی. فکر کنم عاشق اونجا بشی. می‌گویی: بعد می‌خوام بیرمت اسپانیا و فرانسه. مطمئنم خوشت می‌آد. دلم می‌خوаст می‌شد یه مدت اصلاً اون‌جا

زندگی کنیم (گوئو ۱۳۹۴: ۱۱۳).

او به‌سادگی برای دختر تصمیم می‌گیرد. به جای او می‌گوید چه چیزی را دوست خواهد داشت و از چه لذت خواهد برد. حتی برای محل زندگی، بدون توجه به دختر و شرایطش رؤیایپردازی می‌کند، برنامه می‌چیند و هیچ نظری هم نمی‌پرسد. دختر مردد و نگران است؛ اما این نگرانی را بلند ابراز نمی‌کند؛ بلکه در دلش یا دفترچه‌اش فکر می‌کند:

از بابت این موضوع نگرانم: تو متوجه محدودیت ویزای من نیستی. من یک چینی از کشور چینم. من از دنیای آزاد نیستم. من فقط ویزای دانشجویی یک‌ساله دارم. من نتوانست فقط برای کاشتن درخت و دیدن دریا مدرسه را ول کنم بروم جای دیگری زندگی کنم؛ حتی اگر آن‌جا قشنگ هم باشد. بعدش، من که نمی‌توانم همین‌جوری برای خوش‌گذرانی بروم اسپانیا و فرانسه. من باید اول حساب بانکی‌ام را به مسئول اداره مهاجرت نشان بدهم که بتوانم ویزای اروپا بگیرم و حساب بانکی من هیچ اوضاع خوبی ندارد که بشود باهاش ویزا گرفت. تو یک مرد آزاد در دنیای آزادی. من مثل تو آزاد نیستم (گوئو ۱۳۹۴: ۱۱۴-۱۱۳).

تسوانگ نمی‌تواند این حرف‌ها را به مرد بگوید؛ زیرا امکانی برای بیان مشکلاتش وجود ندارد و مرد قصد ندارد نظر او را بشنود. مرد اصلاً شرایط زن را مدنظر قرار نمی‌دهد و حتی سؤال هم نمی‌کند. او در این تصمیم‌گیری‌های خودسرانه بیشتر هم پیش می‌رود؛ تا جایی که تسوانگ را بدون رضایت وی به سفر می‌فرستد: «وقتی لباس‌هایم را می‌گذارم توی کیفم، احساس تنهایی بهم دست می‌دهد. واقعاً این چیزی است که تو می‌خواهی؟ می‌خواهی من را از خودت دور کنی؟» (گوئو ۱۳۹۴: ۱۹۵). او با وجود نارضایتی به خواسته مرد تن می‌دهد و با غم به سفر می‌رود. با اینکه تسوانگ بعدتر به‌وضوح این دیکته‌کردن و نارضایتی‌اش از آن را بیان می‌کند:

مطمئن نیستم که آیا از این تنها سفرکردن خوشم می‌آید یا نه. همه زوج‌ها و خانواده‌ها رو توی قطار می‌بینم که با هم سفر می‌کنن. از نظر من این تعطیلات نیست، مثل یه مشق شبه از طرف تو. امیدوارم شاد باشی (گوئو ۱۳۹۴: ۲۲۱).

اما مرد هیچ واکنش و اهمیتی نمی‌دهد. حتی در مورد انتخاب ادامه یا پایان رابطه هم نظر خودش را تحمیل می‌کند: «تو جوانی، خیلی جوان‌تر از اون که بخوای این رابطه با من رو جدی بگیری» (گوئو ۱۳۹۴: ۳۰۶).

این گفتار و تصمیم ظاهراً خیرخواهانه دو مرد برای خوشبخت‌شدن زنان، یادآور برخورد انگلیسی‌ها با رسم ساتی هندوهاست. زمانی که انگلیسیان این سنت را جرم اعلام کردند، از زنان نظری نپرسیدند. «هیچ‌کس از درون ساختار قدرت، از

زنی که در حال به‌آتش‌کشیدن خودش است، نمی‌پرسد که آیا خواهان چنین کاری است یا نه؟» (عضدانلو ۱۴۰۰: ۳۷۶).

۵. فرودستی و عدم امکان بیان زن

جان هرگز فضایی ایجاد نمی‌کند که کتابیون بتواند احساسات، خواسته‌ها یا مشکلاتش را مطرح کند: «مامان همه‌اش می‌خواسته تصمیمش را با پدر در میان بگذارد؛ ولی به خاطر اخلاق عجیب و غریب و خستگی سفرش مجالی پیدا نکرده بود» (شاهرخی ۱۳۸۴: ۵۷). «فضایی وجود ندارد که زن فرودست از آنجا قادر به سخن گفتن باشد» (مورتون ۱۳۹۲: ۱۹).

کتابیون نامه‌ای به جان می‌نویسد: «نوشته‌ام: تمام آنچه می‌توانم بگویم در جمله‌ای خلاصه می‌شود؛ «این بی‌عدالتی تحمل‌ناپذیر است!»» (شاهرخی ۱۳۸۴: ۶۸). در قسمتی می‌گوید: «این نامه را نوشتم چون دیگر نمی‌توانستم این سکوت تحمیلی ترا تحمل کنم» (شاهرخی ۱۳۸۴: ۶۹). به سکوتش صفت «تحمیلی» می‌دهد و نشان می‌دهد سکوت کردن از ابتدا هم چندان انتخابش نبوده؛ اما گویا مجبور به آن شده است.

این اتفاق برای تسوانگ نیز افتاده است. وقتی مرد انگلیسی از سفر به ولز غربی و زندگی در شهرها و کشورهای مختلف با او رؤیایپردازی می‌کرد، تسوانگ نتوانست احساسات و نظراتش را مستقیماً با او در میان بگذارد و شروع به تنهایی فکرکردن و نوشتن کرد (گوئو ۱۳۹۴: ۱۱۴-۱۱۳).

به سکوت و داشتن زنان به‌شیوه‌های مختلف، مسئله‌ای مطرح در مطالعات فمینیستی است:

مفهوم خفه‌شدگی در نظر الین شوالتر، نظریه‌پرداز فمینیست، برپایه تحلیل جایگاه‌های سخن‌گفتن زنان در جوامع مردسالار، الگویی است که می‌تواند در واکاوی سکوت در جوامع پسااستعماری کارآمد باشد. الگوی فمینیستی شوالتر به سادگی با بافت‌های پسااستعماری که استعمارگر و استعمارزده در آن‌ها به گروه‌سازی‌های مردسالارانه مسلط/ خفه‌شبهت دارند، انطباق‌پذیر است. سوژه استعمارزده (زن یا مرد) به موقعیتی که در آن شنیده نمی‌شود، به او گوش سپرده نمی‌شود و حتی از سخن‌گفتن منع می‌شود، خو می‌گیرد و راه‌هایی پیدا می‌کند تا از این خفه‌شدگی بهره‌برداری و آن را به زبان مقاومت بدل کند (شاهمیری ۱۳۸۹: ۱۹۵-۱۹۴).

موضوعی که الین شوالتر به آن اشاره می‌کند برای کتابیون و تسوانگ نیز رخ

می‌دهد. آن‌ها با سکوتشان در برابر معشوق‌هایی که توجهی به نظر زنان ندارند، می‌ایستند. جایی جان اصرار می‌کند کتابیون به هر زبانی که می‌خواهد حرف بزند؛ اما او مقاومت می‌کند (شاهرخی ۱۳۸۴: ۱۳۷).

تسوانگ نیز کم‌کم از معشوقه‌اش فاصله می‌گیرد و دیگر به خواسته‌های او تن نمی‌دهد.

۶. نیاز به مرد/ پدر

یکی از پیامدهای مردسالاری، حس نیازی است که در زنان ایجاد می‌کند. زنان احساس می‌کنند همواره به حضور و وجود یک مرد در زندگی نیاز دارند. این موضوع نیز در هر دو رمان دیده می‌شود. کتابیون در جایی به مشکل خورده و اولین فکرش نیاز به حضور مرد است: «کاش بود. کاش می‌بود؛ برای آرامش دادن، برای حضورداشتن، برای همراه‌بودن» (شاهرخی ۱۳۸۴: ۱۰۲)؛ همچنین تسوانگ: «شاید من می‌خواست مردی پیدا کرد که من را دوست داشت، مردی که در این کشور من را نجات داد، من را پذیرفت و خانه و خانواده من شد» (گوئو ۱۳۹۴: ۴۷).

این مسئله را زنان دیگر داستان هم مطرح می‌کنند: «خانم با جدیت نگاهم می‌کند: شب خطرناکه و تو هم که یک دختر جوانی... دفعه بعد که خواستی دیر بیای، به شوهرم تلفن کن بیاد دنبالت. اینجا انگلیسه نه چین. مردها راحت مست می‌کنن» (گوئو ۱۳۹۴: ۵۸). از نظر زن صاحبخانه مردی باید برای محافظت کنار زن باشد؛ چرا که در انگلستان مردان مست بی‌مسئولیت‌ترند! پس مردان خودی باید زنان را از دست مردان بیگانه نجات بدهند.

سایه تفکرات مردسالار باعث شده هر دو زن احساس کنند بدون یک مرد نمی‌توان فرزندی داشت و از پس مسئولیت آن برآمد: «واقعاً دست‌تنها چه‌طور می‌توانم بچه‌ام را نگه دارم؟» (شاهرخی ۱۳۸۴: ۵۱)؛ یا «با صدای آرامی می‌گویم: من که نفهمید چطور یک مادر می‌تونه ده تا بچه رو بزرگ کنه، تازه اون هم وقتی که هیچ شغلی نداره!» (گوئو ۱۳۹۴: ۱۲۵).

اما درنهایت هر دو به خاطر احساس ضعف و نیازشان به مرد، خود را سرزنش می‌کنند. شاید از سر نو میدی و شاید در مسیر مقابله با اندیشه‌های مردم‌محور: «این منم! موجودی متلاشی و دوپاره‌شده در بین هجوم خواستن‌ها و نتوانستن‌ها و عاجز! آنقدر عاجز که دیگر نمی‌توانم جان را نخواهم. راستی چرا او را با جانم دوست می‌داشتم؟... آخ! از خودم بدم می‌آید!» (شاهرخی ۱۳۸۴: ۱۰۲)؛ همچنین: «از خودم برای اینکه این‌قدر بهت نیاز دارم متنفرم» (گوئو ۱۳۹۴: ۲۶۶).

۷. نیاز به تشکیل خانواده

هر دو زن تمایل زیادی به تشکیل خانواده دارند. کتایون با جان بحث می‌کند:

- گوش کن! من برای ازدواج و بچه ساخته نشده‌ام. من از تو مسن‌تر هستم. همه چیز را قبلاً تجربه کرده‌ام و می‌دانم. این تصمیم من برای تمام زندگی است. نمی‌خواهم که به تو دروغ بگویم. این حقیقت است!

- ولی من برای ازدواج و بچه ساخته شده‌ام. می‌خواهم زندگی کنم و بچه داشته باشم. این تصمیم من برای زندگی است! - پس ما دو تا آدم متضاد هستیم که فقط می‌توانیم برای هم به صورت دو دوست باقی بمانیم.

- این یعنی چه؟

- بین اینجا اروپاست!

- و رابطه ما؟ این یعنی چه؟

- این هم قسمتی از دوستی ماست!

دستش را پس می‌زنم: نه! این طوری نمی‌خواهم! نمی‌توانم. با کلافگی به آشپزخانه می‌روم تا ظرف‌ها را بشویم (شاهرخی ۱۳۸۴: ۳۶).

تسوانگ هم همین‌طور:

می‌پرسم: می‌خوای با هم یه خانواده تشکیل بدیم؟ می‌گویی: مگه الان یه خانواده نیستیم؟

- نه، یه خانوای واقعی.

- خانوادۀ واقعی دیگه چیه؟

- خونه، زن و شوهر، بچه‌دار شیم، با هم غذا بپزیم، با هم بریم سفر (گوئو ۱۳۹۴: ۱۲۶).

- نمی‌تونم تجسم کنم که یه روز ازدواج کنم.

- ولی من شهر رو دوست دارم. ازدواج رو هم دوست دارم؛ پس یعنی اینکه نمی‌تونیم با هم یه خونه داشته باشیم.

می‌گویی: من اینو نگفتم. به نظرم دور و دورتر می‌آیی (گوئو ۱۳۹۴: ۱۲۸).

دید زنان نسبت به تشکیل خانواده با مردان متفاوت است. هر دو زن دوست دارند در بستر خانواده به رابطه ادامه بدهند؛ اما مردان نمی‌خواهند متعهد باشند. اسپیک در نقد جین/یر به مسئله خانواده/ضدخانواده اشاره قابل توجهی می‌کند. او شرح می‌دهد که چگونه در طی رمان، جین از یک ضدخانواده تبدیل به خانواده می‌شود (۱۳۹۸: ۱۹)؛ اما در این دو رمان آسیایی، ضدخانواده هرگز تبدیل به خانواده نمی‌شود و زن مهاجر فرودست جایگاه مشروع نمی‌یابد.

۸. موقعیت اجتماعی-اقتصادی

کتایون در این بخش از جایگاه اجتماعی‌اش به‌عنوان مهاجری جهان‌سومی یاد می‌کند:

بلیط‌ها را به دستم می‌دهد. چون خودش همیشه آن‌ها را گم می‌کند و اگر مأمور بازرسی از ما بلیط بخواهد و ما بلیط قطار را با خود نداشته باشیم، منی که گذرنامه ایرانی دارم، متقلب شناخته می‌شوم و نه این احمقی که بلیط‌ها را گم کرده است، آن‌وقت موقعی که بخواهم مهر اقامتم را تمدید کنم ممکن است برایم اشکال‌تراشی بکنند یا لااقل، در این لحظه، این‌طور فکر می‌کنم (شاهرخی ۱۳۸۴: ۱۳).

او به تبعیضی آشکار اشاره می‌کند؛ اینکه ممکن است فقط به خاطر «گذرنامه ایرانی‌اش» متقلب شناخته شود. اگرچه جان هم اصالتاً اسپانیایی است و در انگلستان خارجی محسوب می‌شود؛ اما این کتایون است که ممکن است از جانب مأمور قطار مجرم تصور شود. او نگران است که حتی به‌طور گسترده‌تری این مسئله روی اقامتش هم تأثیر بگذارد.

تسوانگ نیز در مشاجره‌ای کوتاه از جایگاه خودش به‌عنوان یک مهاجر تبیینی دارد که قابل تأمل است:

می‌گویم که می‌خواهم آدمی بشوم که بین چینی‌ها، انگلیسی‌ها را عالی صحبت می‌کند. می‌گویم می‌خواهم یک کار بزرگ در زندگی‌ام بکنم، جوری که مشهور شوم.

- برای من هیچ چیز دیگه‌ای مهم نیست، نه پول و نه شهرت.

- بعله، این به خاطر اینه که تو به انگلیسی سفیدپوستی که توی لندن زندگی می‌کنی، مال و اموال خودت رو داری و امنیت اجتماعی رو. رئیس خودتی و شأن خودتو داری؛ اما من توی این کشور هیچ چیزی ندارم! من باید برای به‌دست‌آوردن این چیزا جون بکنم! (گوئو ۱۳۹۴: ۱۷۷).

او موقعیت خودش به‌عنوان یک مهاجر فرودست را به مرد یادآوری می‌کند؛ کسی بدون جایگاه و شأن اجتماعی، سرشار از نگرانی و مشکلات مالی و اقامت و به‌طور کلی دچار عدم امنیت فکری و اجتماعی:

بسیاری از مهاجران عموماً فقیرند و غربت‌نشین را نه به‌عنوان فراوانی فرهنگی؛ بلکه به‌عنوان عذاب تجربه می‌کنند. آنچه آن‌ها می‌جویند غربت‌نشین نیست؛ بلکه دقیقاً مکانی است که از آنجا بتوانند با حسی از یک آینده باثبات، از نو شروع کنند (Ahmad، به نقل از گاندی ۱۳۹۱: ۲۳۳).

در هر دو رمان زن داستان در موقعیت شغلی پایینی قرار دارد؛ کتایون قرار

بوده است پزشک شود؛ اما جایی به روایت جنین درون شکمش می‌خوانیم: «مام فعلاً تقریباً بیکار است. قبلاً در رستورانی ظرف‌ها را می‌شسته، الان کارش نگه‌داشتن بچه‌های مردم است. مامان پول کمی می‌گیرد، ولی اگر من بخواهم به دنیا بیایم، او حتی همین کار را هم از دست می‌دهد (شاهرخی ۱۳۸۴: ۵۵). تسوانگ هم که در کشورش دارای شغلی دولتی بوده، در انگلیس بیکار است: «اینجا خانواده‌ای ندارم؛ خانه و کاری هم ندارم. هیچ چیز آشنایی اینجا ندارم، و خیلی هم کم انگلیسی حرف می‌زنم. خالی خالی» (گوئو ۱۳۹۴: ۱۵۲).^(۴)

نتیجه

نتایج حاصل از پژوهش نشان می‌دهد حضور در کشوری بیگانه که همواره برتری‌اش را به جوامع جهان سوم تلقین کرده است، باعث می‌شود هر دو زن ایرانی و چینی با اعتمادبه‌نفسی پایین با افراد این جامعه روبه‌رو شوند. آن‌ها که هم خود در نظام مردسالار پرورش یافته‌اند و هم با مردانی اروپایی که از هر جهت به خود اولویت می‌دهند، وارد رابطه می‌شوند، توان مقابله با رفتارهایی که عاملیتشان را نادیده می‌گیرد، ندارند. ایشان نیاز شدیدی به حضور مرد احساس می‌کنند و به همین دلیل در برابر آنچه در رابطه آزرده‌شان می‌کند، سکوت می‌کنند. هر دو زن در جمع دوستان این مردان احساس غربت می‌کنند؛ چراکه آن‌ها طوری به زن شرقی نگاه می‌کنند که گویی موجودی عجیب و بیگانه است. همین امر سبب می‌شود همواره احساس «دیگری‌بودن» داشته باشند. با وجود مشکلاتی که با آموزش زبان و پذیرش فرهنگ اروپایی دارند، گاه برخلاف میلشان به توصیه‌ها و گفته‌های معشوق در باب اروپایی شدن تن می‌دهند؛ اما با وجود تلاششان همچنان در آن اجتماع جایی ندارند و به حاشیه رانده می‌شوند. هیچ‌کدام از دو زن موقعیت اجتماعی یا اقتصادی مطلوبی ندارند. تنها نقش آن دو، معشوقه‌بودن است؛ معشوقه‌ای غمگین و سرخورده که نه در رابطه عاشقانه و نه در کشوری که به آن مهاجرت کرده است، جایگاهی ندارد و همواره فرودست است. هیچ‌کدام توان ابراز نظر ندارند و حتی برای زندگی شخصی‌شان هم مردان تصمیم می‌گیرند. با وجود مخالفت‌های گاه‌وبی‌گاه و مقاومت‌های اندک، می‌توان گفت در نهایت نمی‌توانند آن‌طور که باید دغدغه‌ها، نیازها و خواسته‌هایشان را مطرح کنند و به جایگاهی که تمایل دارند برسند؛ چراکه کسی به آن‌ها گوش نمی‌دهد؛ درواقع صدایشان هرگز شنیده نمی‌شود.

این مقاله برگرفته از پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه بیرجند با عنوان «تحلیل هویت فرودست (از دو جنبهٔ پسااستعماری و جنسیتی) در رمان‌های شالی به درازای جاده ابریشم و فرهنگ فشرده لغات چینی به انگلیسی برای عشاق، براساس آرای اسپیوک» است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. با نام اصلی النورا فیگن Eleanora Fagan خواننده آمریکایی در سبک جاز.
۲. برای مشاهده نمونه‌های بیشتر به صفحات ۳۶ و ۵۵ رمان ایرانی و صفحه ۱۷۶ رمان چینی رجوع شود.
۳. استاد علوم سیاسی دانشگاه آکسفورد.
۴. اشاره به این مسائل در بخش‌های دیگری نیز مطرح می‌شود؛ مثلاً صفحات ۱۹ و ۲۰ کتاب چینی.



منابع

- ابرامز، مایر هوارد؛ هرفم، جفری گالت (۱۳۹۴). فرهنگ توصیفی اصطلاحات ادبی. ترجمه سعید سبزیان مرادآبادی. چاپ دوم. ویراست نهم. تهران: رهنما.
- اسپیواک، گایاتری چاکراورتی (۱۳۹۷). آیا فرودست می‌تواند سخن بگوید؟ ترجمه ایوب کریمی. تهران: فلات.
- اسپیواک، گایاتری چاکراورتی (۱۳۹۸). نظریه در حاشیه. ترجمه پیمان خان‌محمدی. تهران: بان.
- اسپیواک، گایاتری چاکراورتی (۱۳۹۹). مرگ یک رشته. ترجمه اسماعیل نجار و دیگران. تهران: مهراندیش.
- امیری، جهانگیر؛ و دیگران (۱۴۰۱). «واکاوی جلوه‌های فرودست گایاتری اسپواک در رمان ریح‌الجنوب با مطالعه موردی زنان». *لسان مبین*. سال سیزدهم (دوره جدید)، شماره ۴۸، صص. ۲۰-۱.
- <https://doi.org/10.30479/LM.2021.14931.3187>
- بردباری، زهرا (۱۳۹۱). «زیردست غیرخودی» زبان می‌گشاید: بررسی شخصیت‌های زن در رمان‌های بوچی امه‌چه‌تا. رساله دکترا. دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران. پیشوا، طاهره (۱۳۹۸). «تحلیل تقابل و تعامل خود و دیگری در رمان‌های مهاجرت: دیدار در کوالالمپور، شالی به درازای جاده ابریشم و شورآب براساس نظریه باختین». پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران.
- تفرشی مطلق، لیلا (۱۳۸۹). «مطالعات پسااستعماری در ادبیات مهاجرت». *علوم سیاسی*. شماره ۱۰، صص. ۲۲۲-۲۱۱.
- حیدری‌راد، سمیرا (۱۳۹۶). «شخصیت زن در آثار رضوی عاشور (بررسی موردی الطنظوریه، أثقل من رضوی والصرخه)». پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه تربیت مدرس.
- خدایی، نرجس (۱۳۹۵). *ادبیات بینافرهنگی نویسندگان برون‌تبار در آلمان*. تهران: علمی و فرهنگی.
- دانون، جوزفین (۱۳۹۸). *نظریه فمینیستی*. ترجمه فرزانه راجی. چاپ سوم. تهران: چشمه.
- سلیمی، علی‌الله (۱۳۸۳). «ادبیات مهاجرت، کتابی تازه: معرفی و نقد رمان شالی به درازای جاده ابریشم». پایگاه اینترنتی کتاب هفته. <http://ketabehafteh.ir/>
- thisweek/NOTE2.ASP#no3. تاریخ دسترسی ۲۴ آبان ۱۴۰۰.
- سن‌سبلی، بی‌بی راحیل؛ فاتحی، سیدحسن (۱۳۹۶). «تحلیل مفهوم "فرودست" گایاتری اسپواک در رمان مملکه الفراشه اثر واسینی الاعرج با مطالعه موردی

زنان». *نقد ادب معاصر عربی*. دوره هفتم، شماره ۱۳، صص. ۵۵-۷۵. <https://doi.org/10.29252/MCAL.7.13.55>

شاهرخی، مهستی (۱۳۷۴). «شالی به درازای جاده ابریشم (بخشی از رمان)». *کلک*. شماره ۶۷، صص. ۱۸۶-۱۸۹.

شاهرخی، مهستی (۱۳۸۴). *شالی به درازای جاده ابریشم*. چاپ دوم. تهران: ورجاوند. شاهرخی، آزاده (۱۳۸۹). *نظریه و نقد پسااستعماری*. تهران: علم.

عضدانلو، حمید (۱۴۰۰). *از استعمار تا گفتمان استعمار: دریچه‌ای به ادبیات و نظریه‌های پسااستعماری*. تهران: نی.

فرح‌بخش، علیرضا؛ رنجبر، رضوانه (۱۳۹۸). «بررسی مفهوم دیگری فرودست در رمان همنام اثر جومپا لاهیری». *نقد زبان و ادبیات خارجی*. دوره شانزدهم، شماره ۲۲،

صص. ۱۶۵-۱۸۹. <https://doi.org/10.29252/cils.16.22.165>

گاندی، لی‌لا (۱۳۹۱). *نظریه پسااستعماری*. ترجمه مریم عالم‌زاده و همایون کاکاسلطانی. چاپ دوم. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

گوئو، شیائولو (۱۳۹۴). *فرهنگ فشرده لغات چینی به انگلیسی برای عشاق*. ترجمه ریحانه وادی‌دار. تهران: ققنوس.

مورتون، استیون (۱۳۹۲). *گایاتری چاکراورتی اسپیواک*. ترجمه نجمه قابلی. تهران: بیدگل. <https://fidibo.com/book/137101>

نامورمطلق، بهمن (۱۴۰۱). *ادبیات تطبیقی: مفاهیم، مکاتب، انواع و پیکره‌ها*. تهران: لوگوس.

Bertens, Hans (2007). *Literary Theory the Basics* (2nd ed.). London and New York: Taylor & Francis.

Guo, Xialou (2007). *A Concise Chinese-English Dictionary for Lovers*. Hamburg: Anchor Books Press. Also available online at <https://z-lib.org/>

Lalhriatpuii, Annabel (2019). "Xiaolu Guo's Village of Stone as an Autobiography". *International Journal of English Language, Literature and Translation Studies* 6(4), pp. 57 – 61.

McNay, Lois (2000). *Gender and Agency: Reconfiguring the Subject in Feminist and Social Theory*. Malden, MA: Polity Press.

Spivak, Gayatri Chakravorty (2006). *In Other Worlds. Essays in Cultural Politics*. London: Routledge.

Investigating the Double Subalternity of the Immigrant Woman in the Novels, *A Shawl as Long as the Silk Road* and *A Concise Chinese-English Dictionary for Lovers* based on Spivak's Theory of Subalternity

Fariba Rahmani¹, Akbar Shayanseresht², Ebrahim Mohammadi³

Abstract

The purpose of the present article is to study two novels, *A Shawl as Long as the Silk Road* by Mahaṣṭi Shahrokhi and *A Concise Chinese-English Dictionary for Lovers* by Xiaolu Guo through Gayatri Chakravorty Spivak's perspective in her "Can the Subaltern Speak?". This descriptive-analytical research adopts a postcolonial approach to view the above mentioned novels comparatively with a view to elements and concepts such as language, marginalized other, Eurocentrism, patriarchy, ignoring female agency, subalternity, impossibility of self-expression for women, female dependency and the need to form a family and gain socio-economic status. The study shows that both protagonists are neglected in their destination country and in their romantic relationships, and their self-confidence is lowered. They cannot obtain a proper social standing, nor are they accepted in the society; they are always reminded of their difference from others in order to establish their subalternity. Despite being encouraged by their lovers to live according to a European lifestyle and their occasional success to follow the advice, Katayoun and Tswang still remain as "others" and outcasts who do not even have the power and voice to express themselves. Although both of these women try to express their opinions, at least in their personal romantic relationships, their condition and people's attitude towards them would not change as a result of this articulateness. In the end, neither of them succeeds completely. At best, they have been able to express how the Subaltern does not have the opportunity to speak out or to be heard. Even if she has gained knowledge about her status and conditions and strives to achieve her goals, the concerns of the Subaltern woman are not of much value- at least- from either the perspective of an imperialist system or that of a patriarchal society.

Keywords: Postcolonialism, Immigration literature, Subaltern woman, Spivak, Mahaṣṭi Shahrokhi, Xiaolu Guo

1. M. A in Comparative Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Birjand, Birjand, Iran
f_rahmani@birjand.ac.ir
2. Associate Professor in Persian Language and Literature, Department of Persian Language and Literature, University of Birjand, Birjand, Iran (Corresponding Author)
ashamiyan@birjand.ac.ir
3. Associate Professor in Persian Language and Literature, Department of Persian Language and Literature, University of Birjand, Birjand, Iran
emohammadi@birjand.ac.ir

How to cite this article:

Fariba Rahmani; Akbar Shayanseresht; Ebrahim Mohammadi. "Investigating the Double Subalternity of the Immigrant Woman in the Novels, *A Shawl as Long as the Silk Road* and *A Concise Chinese-English Dictionary for Lovers* based on Spivak's Theory of Subalternity." *Interdisciplinary Studies of Literature, Arts and Humanities*, 3: 1, 2023, 183-212. doi: 10.22077/islah.2023.6063.1222





شرویش گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتمال جامع علوم انسانی